مویه‌های حضرت علی(ع) در غم از دست دادن حضرت زهرا(س)

حضرت امیرالمومنین علی(ع) به هنگام دفن سرور زنان جهان، فاطمه(س)، خطاب به رسول‌الله(صلی الله علیه و آله) در کنار قبر پیامبر سخنانی بر زبان راند که از سوز دل مولا در فراق دردانه رسول خدا حکایت می‌کند؛ سخنانی دردمندانه و پرسوز و گداز درباره مصائب زهرا(س)از یک سو و مصیبت خودش به سبب فراق آن بانو از سوی دیگر، که بیانگر بخشی از حقایق مهم تاریخی صدر اسلام به صورت غیر مستقیم، امّا گویا و پرمعنا است.

آن حضرت خطاب به پیامبر(ص) چنین گفت:

سلام و درود بر تو ای رسول خدا، از سوی خودم و از سوی دخترت (زهرا) که هم‌اکنون در جوار تو فرود آمده و به سرعت به تو ملحق شده است. ای رسول خدا! از فراق دختر برگزیده و پاکت پیمانه صبرم لبریز شده و طاقتم از دست رفته است، هر چند پس از رو به رو شـــدن با غم بزرگ فراق و مصیبت دردناک تو، این مصیبت برای من قابل تحمّل شده است.

(فراموش نمی کنم) من تو را با دست خود در میان قبر نهادم و هنگام رحلت، روح تو در میان گلو و ســینه من از تن مفارقت نمود پس «اِنّا للهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُونَ»(بقره/۱۵۶)، ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم».

(ای رسول خدا) امانتی که به من سپرده بودی هم‌اکنون باز پس داده شد و گروگانی که نزد من بود گرفته شد؛ ولی اندوهم جاودانی است و شبهایم همراه بیداری و بی قراری؛ تا آن زمان که خداوند منزلگاهی را که تو در آن اقامت گزیده‌ای برایم برگزیند (و به تو ملحق شوم).

(ای رسول خدا) بزودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امّت تو در ستم کردن به وی دست به دست هم داده بودند. سرگذشت دردناک او را بی پرده از او بپرس و خبر این حوادث را از وی بگیر. این حوادث دردناک در زمانی رخ داد که هنوز مدّت زیادی از رحلت تو نگذشته و یادت فراموش نشده بود.

درود خدا بر شما هر دو باد، درود و سلام وداع‌کننده؛ نه سلام (و وداع) ناخشنود خسته دل، اگر از کنار قبرت باز گردم به سبب ملالت نیست و اگر اقامت گزینم وگریه و زاری سر دهم هرگز به جهت سوءظن به وعده نیک خداوند در مورد صابران نمی باشد.

رنج‌ها و شهادت مظلومانه حضرت زهرا(س)

در اکثر کتب تاریخی بزرگان اهل تشیّع و بعضی از بزرگان اهل تسنّن به این مطلب اذعان شده که بیت مقدّس فاطمه (س) مورد حمله و یورش قــرار گرفته[1] و به نقل بعضی‌هـــا، تهدید به آتش[2] و به نقل بعضی دیگر به آتش کشیده شد[3] و فاطمه (س) در این حمله و یورش بی‌رحمانه، به گونه‌ای میان در و دیوار قرار گرفت که علاوه بر وارد آمدن صدمات سخت بر وجود گرانمایه‌اش[4]، فرزند وی نیز سقط شد[5]، و ضرباتی که بر پیکرش فرود آمد، بدنش را مجروح و خون‌آلود کرد و آثار عمیقی بر حضرت وارد شد که تا لحظه شهادت پابرجا بود، و نیز ضربات شدید دیگری بر او وارد شـــد که جسم و جان و روح ملکوتی‌اش را به شدّت آزرد[6]. در کنار تمام این فشارها و دردها و رنج‌ها، سوگ پدر و گریه بسیار بر آن حضرت نیز از عواملی بود که باعث شدّت بیماری آن حضرت می‌شد[7] و از طرف دیگر، ستم و خشونت و مواضع ناجوانمردانه برخی از مسلمان‌نماها و نیز تحوّل ارتجاعی در سیســتم سیاســی و دگرگونی کارها و تغییر اوضاع و شرایط به سود ارتجاع و جاهلیّت[8] را نیز می‌توان از عواملی برشمرد که دردها و رنج‌ها را هر لحظه بیشتر می‌کرد و خورشید وجود گل سر سبد آفرینش را به سوی افق مغرب پیش می‌برد.

آنچه آن عزیز را سخت رنج می‌داد و پیکر مطهّرش را ضعیف می‌کرد، امواج رنج‌ها و دردها و مصیبت‌هایی بود که هر روز بر آن افزوده می‌شد و این فشارهاب ود که بر درد و بیماری برخاسته از صدمات وارده در حمله و یورش به بیت مقدّســش کمک کرد تا بانوی سرفراز گیتی و آفرینش را به بستر شهادت بکشاند.

نحوه شهادت مظلومانه زهرا(س)

به دســتور دختر پیامبر، بســترش را به وســط اطــاق آوردند و فاطمه(س) پس از تدبیر امور منزل و نظافت و شستشوی بدن مبارک و لباس‌هایش، رو به قبله در بستر خویش آرمید. از برخی روایات چنین به نظر می‌رســد که امیرمؤمنان (ع) به همراه دو فرزندش در واپسین

آنچه فاطمه (س) را سخت رنج می‌داد و پیکر مطهّرش را ضعیف می‌کرد، امواج رنج‌ها و دردها و مصیبت‌هایی بود که هـــر روز بر آن افزوده می‌شـــد و این فشارها بود که بر درد و بیماری برخاسته از صدمات وارده در حمله و یورش به بیت مقدّسش کمک کرد تا بانوی سرفراز گیتی و آفرینش را به بستر شهادت بکشاند.

لحظات زندگی بانوی جهان هستی، در منزل نبودند و تنها اسماء بنت عمیس در خدمت حضرتش حضور داشت، لحظه‌های آخر فرا می‌رسید و از پی آن، شـــرایط پرواز روح ملکوتی برترین بانوان هستی فراهم آمد. فاطمه (س) نگاهی عمیق به اطراف افکند و فرمود: درود بر فرشته وحی، سلام بر پیامبر رحمت و عدالت، بار خدایا مرا به همراه پیامبر گرانقدرت برانگیز و غرق در مهر و خشنودی‌ات ساز و در جوار رحمت و خانه مهر و منزلگاه سلامت خویش پناه ده. آنگاه فرمود: آیا آنچه من می‌بینم شما نیز می‌بینید؟ پرسیدند مگر شما چه می‌بینید؟ فرمود: اینها، انبوه انبوه از فرشتگان آسمان‌ها هستند و این نیز فرشته وحی است و آن هم پدر بزرگوارم پیامبر(ص) که می‌فرماید: «دخترم، به نزد ما بشتاب که آنچه نزد ما برای تو است از دنیا و تمام ارزش‌های دنیوی بهتر و پسندیده‌تر می‌باشد. بشتاب به نزد من که در شوق دیدار توام... فاطمه(س) لحظاتی چشمان خود را روی هم نهاد و آنگاه فرمود: «سلام بر تو ای دریافت‌دارنده جان‌ها به فرمان خدا، هر چه زودتر روح مرا از این تن خاکی زمینی برگیر، سپس فرمود: به ســوی تو روانم ای پروردگار پرمهر؛ نه به سوی آتش. سپس دیدگان را روی هم نهاد و جهان را بدرود گفت[9]. برخی معتقدند فاصله شهادت زهرا با پدرش ۷۵ روز و برخی ۹۵ روز بوده است، براین اساس ایامی را به این منظور اختصاص داده و عزاداری می کنند که به ایام فاطمیه مشهور است.

پی‌نوشت‌ها

۱) ابن قتیبه الدینوری، الامامه و السیاسهٔ معروف به تاریخ الخلفاء، ج ۲و ۱ در یک مجلد ص ۳۰، تحقیق علی شیری، ناشر الشریف الرضی، المطبعهٔ امیر، قم.
۲) ابن قتیبه الدینوری، الامامه و السیاسهٔ، قم، منشورات الرضی، ۱۳۶۳ ه ش، ص ۱۲.
۳) مؤتمر علماء بغداد، مقاتل بن عطیهٔ، ص ۱۳۵ ۱۳۷، دارالارشاد الاسلامی، بیروت.
۴) ابراهیم بن محمد بن الجوینی خراسانی، فرائد السمطین ج ۲، ص ۳۵ ۳۴، تحقیق شیخ محمد باقر محمودی، مؤسسه المحمودی، بیروت.
۵) علی بن حسین مسعودی اثبات الوصیه، ص ۱۴۳، نجف اشرف، بصیرتی قم.
۶) حسین بابویه قمی، صدوق، امالی، صص ۱۱۸، ۱۰۱ ۹۹، مؤسسه اعلمی، بیروت.
۷) عیسی بن ابی الفتح الاربلی، کشف الغمه فی معرفهٔ الائمهٔ، ج ۱، ص ۴۹۸.
۸) از جمله می‌توان به غصب فدک توسط حکومت غاصب اشاره کرد. /عمادالدین طبری، کامل بهایی، جزء اول، ص ۳۰۹، سوق بین‌الحرمین، پاساژ مهتاش.
۹) السید محمد کاظم القزوینی، فاطمهٔ الزهراء من المهد الی اللحد، صص ۶۱۷ -۶۱۵.

* مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات حوزه علمیه قم

خاطره‌ای شنیدنی ازمناظره علامه درچه‌ای با عالم سنی درباره قبر مخفی حضرت زهرا(س)

توتیایی از تربـــت مـــزار پنهـــان

سید ابوالحسن موسوی طباطبایی

دوستی اهل بیت پیامبر اکرم(ص)، موضوعی نیست که در شمار اعتقادات فرقه‌ای خاص از مســـلمانان باشد بلکه همه مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند و فریقین شیعه و سنی خود را متمسک به اهل بیت عصمت و طهارت می‌دانند.

در حدیث ثقلین، پیامبر رحمت(ص) به پیروان خود فرموده است: «من در میان شـــما دو یادگار گرانبها به جا می‌گـــذارم؛ کتاب خدا و اهل بیتم و تا مادامی که به آن دو تمسک جویید، هرگز گمراه نخواهید شد.(کلینی، کافی، دار الکتب الاسلامیه، ج۱، ص۲۹ نسائی، السنن الکبری، ۱۴۱۱ق، ج۵، ص۴۵)

این روایت ارزشـــمند، علاوه بر منابع شـــیعه در کتب مهم حدیثی اهل تسنن نیز ذکر شده و آنان در کنار برادران شیعی خود، بر این باورند که قرآن و عترت از هم جدایی‌ناپذیرند. لذا مشاهده می‌شود اهل سنت، با محبت به خاندان عصمت و طهارت به درگاه حق تقرب می‌جویند، به زیارت اهل بیت می‌روند و در ایام سوگواری سالار شهیدان(ع)، در راهپیمایی عظیم اربعین شرکت می‌کنند.

حقیقت اهل بیت، خورشـــید فروزانی اســـت که حجاب‌های باطل را می‌درد و دل‌های معرفت جویان را به نور هدایت روشـــن می‌کند. موضوع حقانیت اهل بیت(ع) و تقدم ایشان بر دیگران، از مسائل بسیار مهمی است که طی قرن‌های متمادی، محور بحث اندیشـــمندان قرار داشته و مکرر به

«آیات» متعـــددی در قـــرآن کریم، به عصمت، عظمت و لزوم پیروی از اهل بیت تصریح کرده است. مانند آیه تطهیر، آیه مباهله، آیه ولایت و آیه مودت. همچنین «روایات» فراوانـــی در کتاب‌های حدیث شیعه و سنی، از پیامبر اکرم نقل شده که مســـلمانان را به پیروی و اطاعت خاندان خود سفارش فرموده است، مانند حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث سفینه نوح و احادیث فراوان دیگر. مجموعه این «آیات و روایات»، دلایل نقلی نام دارند.

اثبات رسیده است. استدلال‌هایی که در زمینه خلافت بلافصل امیرمومنان(ع) و حقانیت اهل بیت بیان شده است تحت دو عنوان «دلایل نقلی» و «دلایل عقلی» قرار می‌گیرد.

توضیـــح اینکه «آیات» متعـــددی در قرآن کریم، به عصمت، عظمت و لزوم پیروی از اهل بیت تصریح کرده است. مانند آیه تطهیر (احزاب ۳۳)، آیه مباهله (آل عمران ۶۱)، آیه ولایت (مائده ۵۵) و آیه مودت (شورا ۲۳). همچنین «روایات» فراوانی در کتاب‌های حدیث شیعه و سنی، از پیامبر اکرم نقل شده که مســـلمانان را به پیروی و اطاعت خاندان خود سفارش فرموده است. مانند حدیث ثقلین که به آن‌اشـــاره شد، حدیث غدیر، حدیث سفینه نوح و احادیث فراوان دیگر. مجموعه این «آیات و روایات»، دلایل نقلی نام دارند.

همچنین جدا از آیات و روایات، استدلال‌هایی در چرایی پیروی از اهل بیت از سوی علمای ما بیان شده که تحت عنوان دلایل عقلی شناخته می‌شود.

دلایل عقلی شیعیان، بسیار فراوان و متعدد است که هر کدام به فراخور، موضوعی را به چالش می‌کشـــد و بر پایه عقل و منطق از آن نتیجه می‌گیرد. برای آشنایی بیشتر با این گونه استدلال، خاطره‌ای بسیار زیبا از علامه بزرگوار آیت‌الله دُرچه‌ای بیان می‌شـــود. امید است که خوانندگان محترم از معنویت و نورانیت این خاطره، مدد جویند. قابل ذکر است که این داستان از کتاب زندگی علامه فقید سید محمد باقر درچه‌ای تالیف آقای سید تقی درچه‌ای با دخل و تصرف و تلخیص نقل می‌شود.

علامه دُرچه‌ای کیست؟

وی از علمای بزرگ اصفهان و از مراجع دوره مشروطیت و اواخر سلطنت قاجار می‌باشـــد. این عالم ربانی پس از گذراندن مقداری از دروس در اصفهان، برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مهاجرت کرد و چهارده سال در آنجا اقامت گزید تا اینکه در علم و اخلاق سرآمد روزگار شد. آیت‌الله درچه‌ای از شاگردان نخبه میرزای شـــیرازی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و همچنین به نوبه خود استاد عالمان برجسته‌ای چون آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، سید حسین بروجردی و سید حسن مدرس می‌باشد.

علامه فقیه سید محمد باقر درچه‌ای طی سال‌هایی که در نجف اقامت داشت در موضوعات علمی و تخصص‌های جانبی حوزه چون مباحث تفسیری، حدیثی، کلامی و اطلاعات تاریخی و تسلط در فن مناظره نظیر نداشت. بعلاوه حافظه قوی و حضور ذهن در تشـــریح مطالب علمی، باعث شده بود که محل رجوع دانشمندان در مسائل پیچیده علمی باشد.

در همان زمان یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت در نجف‌اشرف ساکن بود که منزلی هم در کوفه داشـــت. علمای اهل ســـنت عراق برای وی احترام ویژه‌ای قائل بودند و پیوسته منزل او در نجف مرکز تجمع روحانیون اهل تسنن به حســـاب می‌آمد. وی نیز در تسلط بر مباحث علمی و استدلالات منطقی و آداب مناظره بسیار قوی بود.

در آن سال ها(حدودا یک قرن پیش) نجف شهر بزرگی نبود و عالمان، کم و بیش یکدیگر را می‌شناختند. لذا این دو دانشمند برجسته شیعی و سنی به مرور با یکدیگر ارتباط پیدا کردند و گاه بحث و گفت‌وگوهایی علمی را بهانه

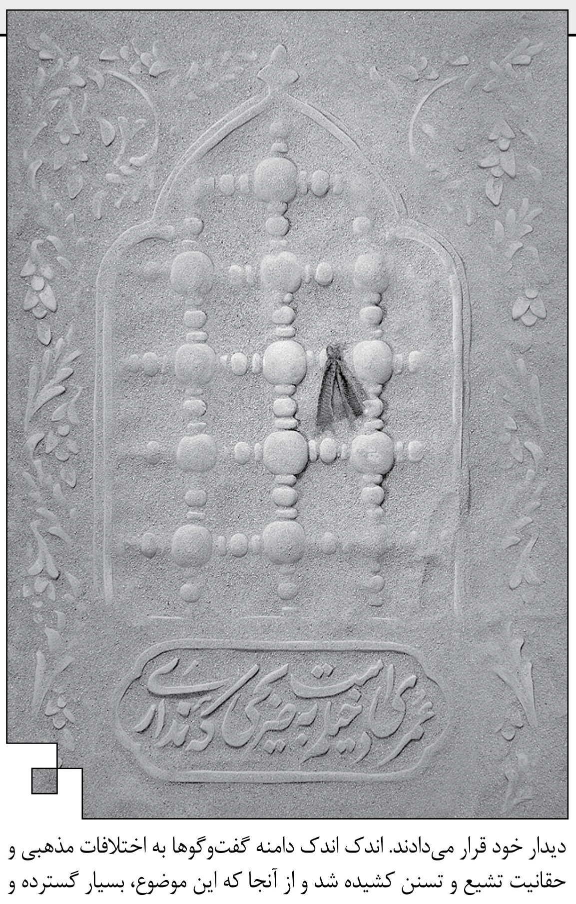

دیدار خود قرار می‌دادند. اندک اندک دامنه گفت‌وگوها به اختلافات مذهبی و حقانیت تشیع و تسنن کشیده شد و از آنجا که این موضوع، بسیار گسترده و دارای جوانب فراوان است، بحث و گفت‌وگو تبدیل به مناظره‌هایی طولانی شد. آنها هر روز طبق قرار قبلی در محلی حاضر می‌شدند و ادامه بحث روز گذشته را پی می‌گرفتند و برای اثبات مدعای خود، بر آیات و روایات و شواهد تاریخی استدلال می‌کردند. اما پس از ایام متمادی هیچ کدام نتوانست بر دیگری غالب آید. تا آنکه سرانجام روزی از روزها در حالی که هر دو خسته و ناراحت به نظر می‌آمدند، یکی از آنها گفت: بالاخره باید قول و قراری در این بحث بگذاریم و منصفانه قضاوت کنیم و هر مطلبی را که مستند و از روی تحقیق بود بپذیریم و بر عقیده خود پافشاری نکنیم. آنگاه از یکدیگر جدا شدند.

علامه درچه‌ای هر شـــب نماز مغرب و عشـــا را در حرم امیرالمومنین به جا می‌آورد و سپس مرقد مطهر را زیارت کرده به حجره خود باز می‌گشت و تا پاســـی از شب به مطالعه می‌پرداخت. آن روز هم پس از پایان بحث و مناظره، طبق معمول به حرم مشـــرف شـــد و سفره دل را برای مولای خود گشود و در حالی که قطرات‌اشـــک بر گونه‌اش می‌غلتید عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! از خدا بخواه که مرا در این مناظره یاری کند تا بتوانم حقانیت مکتبتان را اثبات کنم. آن شـــب علامه درچه‌ای در حرم مولای متقیان حال خوشی یافته بود و مدتی طولانی‌تر با آن حضرت به نجوا پرداخت و در پایان به حجره بازگشت.

قبر حضرت زهرا(س) کجاست؟

مرحوم علامه،خود فرموده بود آن شب در رویایی شیرین و دلپذیر، مولای متقیان(ع) مرا به سعادت لقای خود نائل ساخت و پس از اظهار لطف و محبت که از ویژگی‌های ذاتی آن بزرگوار اســـت، خطـــاب به من فرمود: فردا موضوع بحث را به این مقوله اختصاص بده که «قبر حضرت زهرا کجاست؟ و اگر معلوم نیست، چرا آن قبر مخفی است؟» آیت‌الله درچه‌ای گوید از این خواب شگرف بیدار شدم و از لذت دیدار و حلاوت گفت‌وگو با مولایم اشک شوق می‌ریختم. چه مبارک ســـحری بود و چه فرخنده شـــبی! سرانجام مولایم عنایت فرمود و شاه کلید این بحث مهم را به دستم داد. از فرط هیجان تا صبح نخوابیدم و در انتظار ساعت مناظره، لحظه شماری می‌کردم.

طبق قرار هر روز، آغاز بحث به نوبت بر عهده یکی از ما دو نفر بود و در واقع شـــروع‌کننده، ابتکار عمل را در دست داشت و به نوعی جلسه را مدیریت می‌کرد. اتفاقا آن روز من می‌بایســـت آغاز به ســـخن کنم که خود این مطلب کرامتی به شـــمار می‌آمد! لذا رو به عالم ســـنی کرده و گفتم: امروز می‌خواهم پیش از ادامه بحث قبلی نکته‌ای را برای من روشن کنید و سپس به دنبال ادامه مطالب گذشته برویم و آن اینکه اولا قبر حضرت زهرا(س) تنها یادگار پیغمبر کجاست و به چه علت قبر آن بانوی باعظمت مخفی است؟

علامه خود در بیان اهمیت این ســـؤال می‌گفت: این بحثی ریشـــه‌ای و عمیق است که با وجود کوتاه و مختصر بودن سؤال، پاسخ آن طولانی و مستلزم این است که طرف مقابل، ادله و براهینی مستدل و منطقی و قانع‌کننده اقامه کند و موضوع را از جنبه تاریخی و جو سیاســـت حاکم در دوره پس از وفات پیامبر(ص)، مورد تحلیل قرار دهد.

فاطمه زهرا(س) یگانه دختر و تنها یادگار رسول رحمت بود. آن حضرت دستش را می‌بوسید و او را چون گلی می‌بویید و می‌فرمود من از زهرایم بوی بهشت استشمام می‌کنم. او را همواره پاره تن خود می‌خواند و رضا و خشمش را رضا و خشـــم الهی می‌دانست و در مراعات حقوق و احترامش، به امت خود سفارش‌های اکید می‌فرمود. اما پس از رحلت پیامبر اکرم چه اتفاقی افتاد که قبـــرش مخفی ماند به طوری که هیچ‌کس از محل دفن دختر پیامبر اطلاعی ندارد؟ موضوع اختفای قبر حضرت زهرا گو اینکه به ظاهر مختصر اســـت ولی در حقیقت آینه‌ای است که مظلومیت این خاندان در آن متجلی شده و سندی محکم و دلیلی متقن برای اثبات حقانیت اهل بیت است.

علامه می‌افزاید پس از طرح این ســـؤال، رنگ آن عالم سنی تغییر کرد و چند لحظه‌ای ســـاکت ماند که ســـکوتی این چنینی از وی بی‌سابقه بود. سر را به زیر انداخت و بهت زده به فکر فرو رفت. ســـپس در حالی که به زحمت کنترل خود را حفظ می‌کرد گفت: «آقای درچه‌ای! به خدا قســـم این سؤال از شما نیست! وگرنه بفرمایید چرا تاکنون در مدت طولانی مناظره آن را به میان نیاوردید. من همه روزه هنگام بحث با شـــما نگران بودم مبادا موضوع اختفای قبر حضرت زهرا(س) را به میان آورید که قطعا جوابی برای آن ندارم.» پس از گفتن این جملات در حالی که مختصر لرزشی در بدن و در بیانش پدیدار شده بود به‌گریه افتاد و در همان حال پرسید: «آقای درچه‌ای! بگویید این سخن را از کجا آموخته اید؟ و چرا تاکنون آن را بیان نکرده بودید؟ زیرا مطلبی مستدل‌تر و منطقی‌تر و شکننده‌تر از این مبحث وجود ندارد.»

علامه درچه‌ای می‌افزاید: هنگامی که انقلاب درونی و اشک‌های او را دیدم، ماجرا را شـــرح دادم و رویای صادقه امیرالمومنین(ع) را برایش بازگو کردم. آن عالم سنی پس از شنیدن سخنان من و اطلاع از رهنمود شگفت انگیز امام، اظهار داشت: «به زهرا و علی قسم! که من ارادتمند خاندان عصمت و طهارت هســـتم. من قبلا هم به این بزرگواران معتقد بودم ولی هم‌اکنون ارادتم بیشـــتر شـــد. حق را در تمام مراحل با علی(ع) می‌دانم و معتقدم که حق ایشان در سقیفه بنی‌ساعده پایمال شد و نگذاشتند عدالت علوی جهان را گلستان کند.»

آنگاه افزود: «من آوازه علم و تســـلط کم نظیر شما را در مباحث علمی شـــنیده بودم لذا بر آن شـــدم که از اطلاعات شما بهره گیرم تا در عقیده قلبی خود قوی‌تر شوم و هنگام مباحثه با سایر هم‌کیشان خود ادله‌ای استوارتر مطرح سازم بلکه از این طریق خدمتی به اهل بیت کرده باشم. اما شرعا راضی نیستم که نام مرا با این عقیده‌ای که اظهار داشتم فاش کنید و نزد کسانی که مختصر اطلاعی از مسئله مناظره و مباحثه ما دارند سخنان مرا بازگونمایید.»

جلوه‌های انس با قرآن در سیره نظری و عملی امام خمینی(۲)

گردآوری و تنظیم: محسن قربانیان

در بخش نخست این نوشتار به برخی از جلوه‌های انس با قرآن در سیره نظری و عملی امام راحل(ره) پرداختیم. اینک در ادامه به جلوه‌های دیگری از شخصیت قرآنی امام خمینی(ره)اشاره می کنیم.

***

۱- محافظ قرآن

از همان کودکی حفظ قرآن را شـــروع کرده بود. با یک علاقه و شـــور و شوق عجیبی ســـوره‌های قرآن را از بر کرده بود. «سیّدروح الله» قرآن را حفظ می‌کرد و قرآن شد حافظ او. آن روزها هیچ کس فکرش را هم نمیکرد، این طفل مکتب قرآنی ملاابوالقاسم، روزی بشود «بزرگ محافظ قرآن» در قرن حاضر! (مجله پاسدار اسلام، ش ۸۶، به نقل از آیت‌الله پسندیده)

۲- دفاع از مظلوم

اوّلین مرجع تقلیدی که قاطعانه از مردم فلسطین دفاع کرد و در مقابل رژیم غاصب اســـرائیل موضع سخت گرفت و برای کمک به چریکهای فلسطینی مجوز زکات را داد، امام بود. (صحیفه امام، ج۲، ص ۱۹۹)

نگاهش به این آیات بود: «وَمَا لَکُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاء وَالْوِلْدَانِ.»

(چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که به دست ستمگران تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید!؟) (نساء/۷۵)

۳- ثواب قرائت قرآن

به امام نامه نوشـــت. پرســـیده بود: «آقا من میتوانم زبان عربی را بخوانم، ولی معنایش را نمیفهمم. اگر کسی قرآن به عربی بخواند و معنی آن را نفهمد، باز هم ثواب دارد!؟»

امام جواب داد: «ثواب قرائت قرآن منوط به درک معنای آن نیســـت، اگرچه خوب اســـت سعی شـــود تا معنی آن را درک نماید تا از ارشاد و علوم آن بهره‌مند گردد.» (استفتائات، ج۱، ص ۳۳۷)

۴- تربیت قرآنی

نامش را همیشه با احترام یاد میکرد و عظمت. می‌گفت: «مدرّس بزرگ». مردی که در نظرش، مطابق تعالیم قرآنی تربیت شده بود: «یک آدم اگر موافق تعلیم قرآن درست شود، یکوقت می‌بینید که یک «مدرّس» از کار در می‌آید... که جلوی قدرت رضاشاه، آن قدرت شیطانی می‌ایستد، تنها.»

می‌گفت: «من مدرّس را دیده بودم و در جوانی منزل ایشـــان مکرّر می‌رفتم.» (صحیفه امام، ج۷، ص ۴۱۵)

۵- صدام رفتنی است!

۱۶ مهرماه سال ۱۳۵۹.

عـــدّه‌ای از جوانان انقلابی عـــراق آمده بودند جماران. امام آن روز خیلی کوتاه صحبـــت کرد، امّا همه چیز را برای‌شـــان گفته بود. اوّل این آیـــه خواند: «وَ قاتِلُوا الْمُشْـرِکینَ کَافَّةً.» (توبه-۳۶) بعد رو کرده بود به آن جوانهای پرشور و گفته بود: «ان شـــاءالله خداوند تبارک و تعالی به شـــما قدرت بدهد و این شخص کثیف را از مملکت خودتان دور کنید. خداوند با شماست و شما پیروز هستید و این حکومت رفتنی است، إن شاء اللّه.»(صحیفه امام، ج۱۳، ص ۲۶۰)

سال ۱۳۸۰، «صدام» رفت و «حکومت بعث» در عراق از هم پاشید.

۶- چشم برای تلاوت قرآن

در نجف چشمهای امام ناراحتی پیدا کرده بود. پزشک آوردیم. امام را معاینه کرد و گفت: «آقا! شما باید چند روزی قرآن نخوانید و به چشم‌تان استراحت بدهید!» امـــام لبخند زد و گفت: «دکتر! من چشـــمم را برای قرآن خواندن می‌خواهم، چه فایده‌ای دارد که چشـــم داشته باشم و نتوانم بخوانم! شما یک کاری کنید که من بتوانم قرآن بخوانم!»(برداشت‌هایی از سیره امام(ره)، غلامعلی رجایی، ج۳، ص۶)

۷- دراشتباه هستید...

از: روح‌الله الموسوی الخمینی.

به: اسدالله عَلَم، نخست‌وزیر.

موضوع تلگراف: هشـــدار در رابطه با حذف شرط ســـوگند به قرآن در لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی.

«...اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه، قرآن کریم را در عرض «اوستا»ی زرتشت، «انجیل» و بعض کتب ضالّه قرار داد و به خیالِ از رسمیّت انداختن قرآن کریم تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسْلم جهان افتاده‌اید و کهنه‌پرستی

از همان کودکی حفظ قرآن را شـــروع و با یک علاقه و شور و شوق عجیبی سوره‌های قرآن را از بر کرده بود. «سیّدروح الله» قرآن را حفظ می‌کرد و قرآن شـــد حافظ او. آن روزها هیچ کس فکرش را هم نمی‌کرد، این طفل مکتب قرآنی ملاابوالقاسم، روزی بشود «بزرگ محافظ قرآن» در قرن حاضر!

را می‌خواهید تجدید کنید، بسیار دراشتباه هستید...»

و السلام علی من اتبع الهدی.(صحیفه امام، ج۱، ص ۹۰)

۸- بذل جان

«اگر معروف یا منکر از اموری باشد که شارع مقدس به آن اهمیّت زیاد می‌دهد مثل اصول دین یا مذهب و حفظ قرآن مجید و حفظ عقاید مســـلمانان یا احکام ضروریه، باید ملاحظه اهمیّت شـــود و مجرّد ضرر، موجب واجب نبودن نمی‌شود، پس اگر حفظ عقاید مســـلمانان یا حفظ احکام ضروریه اســـلام بر بذل جان و مال توقف داشته باشد، واجب است بذل آن.»

(رساله عملیّه امام، شرایط امر به معروف و نهی از منکر، مسئله ۲۷۹۲.)

۹- مایه سیادت

«گلادستون» نخست وزیر انگلستان در اواخر قرن نوزدهم میلادی، قرآن را در یکی از مجالس خودشـــان دســـت گرفته بود و توهینی هم به آن کرده بود و گفته بود: «تا این بین مسلمانان است، انگلستان نمی‌تواند بر آنها سیادت کند!» امام بارها این جمله را در ســـخنرانیهایش نقل کرده بود. هشدار میداد که مبادا از قرآن جدا شویم. میگفت: «مایه سیادت ما همین قرآن است.» (صحیفه امام، ج۱۳، ص ۳۶۰)

۱۰- تلاوت در تبعید

شاه، امام را تبعید کرده بود ترکیه. درست بعد از وقایع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲. امام نزدیک یک سال آنجا بود، دور از خانواده و دوستان. قرآن انیس خلوت و تنهایی‌های امام بود. صاحب‌خانه امام گفته بود: «در این مدت هرگز از کم و کیف غذا شکایت نکرد. هنگام هواخوری همواره می‌کوشید برای مردم مزاحمتی پیش نیاورد. با بچه‌ها مهربان بود. بچه‌ها او را بابا صدا می‌زدند. به خواندن نماز و قرآن توجه ویژه داشت و همه این کارها در ساعت مقرر انجام می‌شد.»

(الف لام خمینی، هدایت الله بهبودی، ص ۵۰۱)

۱۱- ثابت قدم باشید!

یک آیه، یک وصیّت. برای ملّت شریف ایران.

- «به ملّت عزیز ایران توصیه می‌کنم که نعمتی که با جهاد عظیم خودتان و خون جوانان برومندتان به دست آوردید، هم‌چون عزیزترین امور، قدرش را بدانید و از آن حفاظت و پاسداری نمایید و در راه آن، که نعمتی عظیم الهی و امانت بزرگ خداوندی است، کوشش کنید و از مشکلاتی که در این صراط مستقیم پیش می‌آید، نهراسید که: إنْ تَنْصُرُوا اللّهَ یَنْصُرْکُمْ وَ یُثَبِّتْ أقْدامَکُمْ.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۱۲)

۱۲- با قرآن آشنا شو!

۸ اردیبهشـــت ۱۳۶۱ به فرزندش احمد آقا نامه نوشت. نامه‌ای سراسر اخلاقی و عرفانی برای نصیحت فرزند:

- «فرزندم! با قرآن این بزرگ کتاب معرفت آشـــنا شـــو اگر چه با قرائت آن؛ و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصوّر نکن که قرائت بدون معرفت اثری ندارد که این وسوسه شیطان است. آخر، این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس، و نامه محبوبْ محبوب است اگر چه عاشق و محبّ، مفاد آن را نداند و با این انگیزه، حبّ محبوب که کمال مطلوب اســـت، به سراغت آید و شاید دستت گیرد.» (صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۲۱۱)

۱۳- عصایت را بردار!

- «هـــی مـــا قرآن را خوانده‌ایم که فرعون کذا و کذا، موســـی کذا و کذا! تدبّر نکردیم که خوب، آن چیزی که گفته برای چه گفته. برای این که تو هم مثل موسی باش نسبت به فرعون عصرت، تو هم عصایت را بردار مخالفت کن با این مردک!» (صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۴۹)

* سرّ تکرار در قصّه‌های قرآن، مخصوصاً قصّه موسی(ع) و فرعون، در بیان امام.

۱۴- سزای سوزاندن قرآن!

گزارش شماره ۴۵۷ مورّخ ۱۳۴۲/۲/۳۱.

«ســـاواک قم» در گزارش خود به ریاست «ســـاواک تهران» نوشته بود: «به استحضار می‌رساند در تاریخ فوق، سه نفر از مالکین لرستان با [امام] خمینی دیدار کردند که یکی از آن‌ها پس از دیدار از مدرســـه فیضیه گفت: «شـــاهی که دستور می‌دهد یک عدّه لامذهب و مخالف اسلام بریزند در مدرسه فیضیه و آن را خراب کنند، بدون شک خودش هم مخالف با اسلام است.»

[امام] خمینی در پاسخ اظهار داشت: «اگر مخالف نمی‌بود، قرآن را آتش نمی‌زد! وقتی که رئیس ســـازمان امنیت ... و رئیس شهربانی ... دستور دهند قرآن را آتش بزنند و دعا را لگدکوب کنند و پاســـبانان را به پشـــت بام بفرستند، تا با آجر به سر و کلّه روحانیون و طلاب بزنند، آیا این‌ها مخالف با دین مقدّس اســـلام نیســـتند؟ بالاخره روزی حساب این‌ها را خواهیم رسید. اگر زنده ماندم، می‌دانم با این‌ها چه معامله‌ای بکنم.» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۳۱)

۱۵- انجمن اسلامی ایران!

۱۰ شهریور ۱۳۵۸ بود. اعضای انجمن اسلامی نیروی هوایی برای ملاقات آمده بودند. امام آن‌ها را به تلاش بیشتر در راه «تبلیغ قرآن» تشویق کرد و گفت: «این قرآنی که ما داریم، هیچ کس در دنیا ندارد، این را معرّفی کنید.» بعد هم یک راهکار عملی به آن‌ها داده بود: «کارشناسهای قرآنی و اسلامی را پیشِ خودتان ببرید و از آنها استفاده کنید و این را توسعه بدهید که یک وقت انشاءالله ایران بشود، انجمن اسلامی ایران!» (همان، ج ۹، ۳۸۰)

۱۶- اتّحاد اسلام

مهمانِ‌های خارجی که می‌آمدند، امام این آیه را می‌خواند: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرّقُوا» آل عمران - ۱۰۳ رو می‌کرد به جمعیّت و می‌گفت: «اگر مسلمین همین یک آیه را عمل کنند، تمام مشکلات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و همه چیزشان رفع می‌شود.» (همان، ج ۱۳، ۲۷۵)

چراغ راه

تنها وسیله ارتباط خداوند با خلق

قالت فاطمه الزهرا(س): «نحن وســـیلته فی خلقه، و نحن خاصته و محل قدسه، و نحن حجته فی غیبه، و نحن ورثه الانبیاء»

حضرت فاطمه(س) فرمود: ما اهل بیت پیامبر، وسیله ارتباط خداوند با خلق او هستیم، ما برگزیدگان پاک و مقدس پروردگار می‌باشیم، ما حجت و راهنما خواهیم بود، و ما وارثان پیامبران الهی هستیم.[1]

۱- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۶، ص ۲۱۱

حکایت خوبان

پاداش کمک به همسر در خانه

روزی حضرت محمد(ص) به خانـــه حضرت فاطمه(س) آمدند و مشـــاهده کردند که امیرالمؤمنین علی(ع) در حال پاک کردن عدس هستند. رســـول خدا(ص) به امام علی(ع) فرمودند: مردی که در امور منزل به همســـرش کمک کند، خداوند به او پاداش یک سال عبادتی می‌دهد که روزهایش را روزه گرفته باشد، و شب‌هایش را شب زنده‌داری کرده باشـــد. همچنین پاداش صابرانی مثل یعقوب و داود و عیســـی (علیهم‌السلام) به او عنایت می‌کند. هر مردی که در خانه در خدمت عیال باشـــد و کار منزل را ننگ و عار نداند، خداوند متعال نام او را در دیوان شهیدان قرار می‌دهد، و پاداش هزار شهید را نصیبش می‌کند.[1]

۱- جامع‌الاخبار، ص ۱۰۲

پرسش و پاسخ

الگوی رفتار با والدین

پرسش:

حضرت فاطمه(س) در سبک زندگی رفتار با والدین خود به ویژه پیامبر گرامی اسلام(ص) چه‌الگویی را به مخاطبین ارائه داده‌اند؟

پاسخ:

حضرت فاطمه(س) هشت سال در مکه پابه‌پای پدر در اعتلا و پیشرفت اسلام کوشید و در آزار کفار و مشرکان و منافقان یار و مددکار پدر بود. در دره و شعب ابوطالب، سه سال در کنار پدر تحمل کرد و زمانی که مشرکان پیامبر(ص) را آزار و اذیت و زخمی و یا جسارتی می‌کردند، پیامبر(ص) را دلداری می‌داد و زخم‌هایش را مداوا می‌کرد؛ این گونه بود که پیامبر(ص) ایشان را «امابیها» (مادر پدرش) نامید.

فاطمه همچون مادری که می‌خواهد کنار فرزند بماند و از او نگهداری، و رفع درد و نگرانی کند به خانه و به پدر آنچنان دل بسته بود که حاضر نبود هیچگاه از مراقبت و خدمت چشم بپوشد و خود را از ماجراها و حوادث ناگوار دور نگه دارد. آنچه او می‌کرد کار کودکانه‌ای نبود که روی احساس باشد و تعقل و اندیشه در آن نباشد بلکه براساس محبت و صفای او نسبت به پیامبر(ص) بود. همراهی و همرزمی فاطمه(س) در مواقع گوناگون باعث نجات و ســـلامت پدر می‌شد. چنانکه سهل بن سعد ساعدی نقل می‌کند روزی پیامبر(ص) در حالی که دندانهای پیشـــینش را شکسته و کلاهخود را بر سرش خورد کرده بودند و بدن و لباس آن حضرت غرق خون بود؛ بر فاطمه وارد شد. فاطمه باکمک علی(ع) که آب در سپر داشت و بر زخمهای پیامبر می‌ریخت پدر را شستشو می‌داد، اما هر چه می‌شستند نه تنها خون بند نمی‌آمد، بلکه بیشتر می‌شد. فاطمه قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را بر زخمهای پدر گذاشت تا آنکه خون قطع شد.(بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۱) حضور فاطمه در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی باعث می‌شد که او با دردها و درمانها آشنا شود. وقتی دختران جوان سرگرم بازی و تفریح بودند این دختر دانا و فداکار همه آسایش و خوشی خود را به پدر و اجتماع بخشید و از ابتدای زندگی بار سنگین مسئولیت هدایت و رهبری را عهده‌دار شد و این چنین بود که فریادش، خطبه و پیامش، موضع قهرآمیز و احتجاجش، شعور و شهامتش از همان کودکی شکل گرفت. روشن است که اگر او در کنج خانه نشسته بود و به‌دور از رنجها و مشکلات به مصالح خود اندیشه کرده بود، نمی‌توانســـت این گونه نقش‌آفرین بوده و سیاستها و خطمشی و حرکتش جاودانه بماند. هجرت رســـول خدا(ص) که ســـرآغاز گسترش اســـلام بود و بعد از آن حکومت اسلامی تشکیل شد و سیاستهای داخلی و خارجی آن حضرت مشخص شد، فاطمه نیز مکه را به قصد مدینه ترک و در شـــرایطی بسیار ناامن و پرآشوب به همراه فاطمه بنت اسد و فاطمه بنت زبیر شـــتابان بسوی مدینه حرکت کردند و ساربان شترها را چنان با سرعت زیاد می‌دواند که اینان به زحمت افتادند.(همان، ج ۱۹، ص ۶۴)

بابا صدایم کن!

برخورد فاطمه(ص) با پدر برخوردی مؤدبانه و بســـیار متواضعانه بود بگونه‌ای که فاطمه پیش از همه در تکریم و تعظیم مقام رســـالت ســـعی نموده. پیشـــه کمال ادب و وقار در رفتار او مشـــهور بود. گر چه رابطه این دختر و پدر بســـیار عاطفی و سراسر محبت و صمیمیت بود، اما این مانع اظهار احترام نسبت به پیامبر(ص) نمی‌شد. فاطمه(ص) فرمود: وقتی آیه ۶۳ سوره نور نازل شد[1] دیگر شرم کردم به پیامبر بابا بگویم و او را پیامبر خـــدا صدا کردم. حضرت از مـــن روی برگرداند. چند بار به همین ترتیب صدا کردم و او جواب نداد. ســـپس فرمود: فاطمه جان این آیه درباره تو و خاندانت نازل نشده است. در رابطه با جفا کاران خودخواه فرود آمده است. انت منی و انا منک. قولی یا ابه، فانها احیی للقلب و ارضی للرب «تو از منی و من از تو هستم. تو بگو بابا زیرا این سخن، دل را زنده و خدا را خوشنود می‌سازد. (بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۲) در اکرام نسبت به پیامبر همین بس که او مشغول نماز (مستحبی) بود، چون صدای پیامبر(ص) را شنید نماز را رها کرد و بســـوی آن حضرت آمد و به او سلام کرد. پیامبر(ص) پس از جواب دست بر سر او کشید و فرمود: دخترم حالت چطور است؟ خدا تو را مورد رحمت و غفران قرار دهد.(همان، ص ۴۰)

۱- «لاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» صدا کردن پیامبر را در میان خود مانند صدا کردن یکدیگر قرار ندهید.

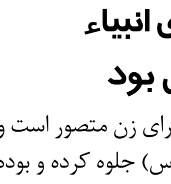

سلوک عارفانه

زنی با تمام ویژگی‌های انبیاء که اگر مرد بود نبی بود

(بدان ای سالک راه خدا!) تمام ابعادی که برای زن متصور است و برای یک انسان متصور است، در فاطمه زهرا (س) جلوه کرده و بوده است. یک زن معمولی نبوده است. یک زن روحانی، یک زن ملکوتی، یک انسان به تمام معنا انســـان، تمام نسخه انسانیت، تمام حقیقت زن، تمام حقیقت انســـان، او زن معمولی نیســـت. او موجود ملکوتی است که در عالم به صورت انسان ظاهر شده است. بلکه موجود الهی جبروتی در صورت یک زن ظاهر شده است.... زنی که تمام خاصه‌های انبیاء در اوســـت، اگر مرد بود نبی بود، زنی که اگر مرد بود، به جای رسول‌الله بود.[1]

۱- صحیفه امام، ج ۷، ص۳۳۷

صفحه معارف روزهای: شنبه ، یک‌شنبه سه‌شنبه و پنج‌شنبه منتشر می‌شود
تلفن‌های مستقیم: ۳۳۹۴۱۹۹۱ - ۳۵۲۰۲۲۲۱
Maaref@kayhan.ir